

حکایت مرتاض ہندی و امام زمان (عج)

بازنویسی شدہ فصل پایانی کتاب ارمغان ہند و پاک

بہ قلم آیت اللہ سید محمد مہدی عبدالصاحب لنگرودی



BAQIYYAT
ALLĀH
INSTITUTE

Sji'itisch Kenniscentrum • Vertaling & Publicatie

Baqiyyat Allāh Institute – The Netherlands
August 2025

مقدمه

این حکایت کامل و بازنویسی شده «مرتاض هندی و امام زمان (عج)» (است که در فصل پایانی کتاب «ارمغان هند و پاک» به قلم آیت‌الله سید محمد مهدی عبدالصاحب لنگرودی آمده است. در این نسخه تلاش شده است با صفحه‌آرایی، تیتراهای برجسته، و ساختار زیبا، متن به صورت منظم و خوانا ارائه گردد

متن حکایت

در یکی از سفرهایم به هندوستان، همراه جمعی از دوستان به شهری رفتیم که در کنار رودخانه‌ای بزرگ قرار داشت و محل تجمع مرتاضان بود. مردم برای حل مشکلات و پرسش‌هایشان به نزد مرتاضان می‌آمدند.

روزی که ما آنجا بودیم، روز ملاقات عمومی با مرتاض بزرگ شهر بود. جمع بسیاری از مردم گرد او جمع شده بودند و هر کس حاجت یا مشکلی داشت به سراغش می‌رفت. یکی می‌گفت سرمایه‌ام گم شده، دیگری دنبال خبر از مریضش بود، و هر کدام درخواستی داشتند. مرتاض دست هر مراجعه‌کننده را می‌گرفت، اورادی می‌خواند و آدابی انجام می‌داد و پاسخ می‌داد. مثلاً به آن مردی که از گم‌شدن کیف پولش شکایت داشت گفت: «در فلان وقت پیدا خواهی کرد»، و او خوشحال رفت.

کار شگفت دیگر آن مرتاض این بود که اگر اسم هر شخص را همراه نام مادرش می‌گفتند، او درباره زنده یا مرده بودن و حال آن فرد توضیح می‌داد. اگر مرده بود، می‌گفت کجا دفن است، و اگر زنده بود، حال او را بازمی‌گفت. البته قید کرده بود که درباره بزرگان و شخصیت‌های بزرگ از او سؤال نکنند.

وقتی نوبت به ما رسید، خواستیم او را بیازماییم. چند نام را پرسیدیم، درست پاسخ داد. مثلاً در مورد مرجعی بزرگ (آیت‌الله بروجردی) گفت: «در قم است و درگذشته»، و درست بود. من که با زبان هندی آشنا بودم، با او راحت صحبت می‌کردم.

در این هنگام تصمیم گرفتم از این فرصت برای پرسش درباره‌ی مولایمان امام زمان (عج) بهره ببرم. نخست گفتم: «مهدی فرزند فاطمه». مرتاض اندکی فکر کرد و گفت: «چنین کسی را نمی‌یابم». دوباره دقت کرد و بازهم جوابی نداشت. در همان لحظه یادم آمد که اشتباه کردم. «مهدی لقب آن حضرت است، نه نام. نام مبارکش «محمد» است و مادرشان «نرجس خاتون».

این بار گفتم: «محمد فرزند نرجس». همین که این نام را شنید، بهت‌زده شد. چشمانش را بست، در سکوت عمیقی فرو رفت. مجلس یکباره آرام شد. دقایقی گذشت. ناگهان رنگ چهره‌اش تغییر کرد، به لرزه افتاد و به عقب برگشت. با حالتی ترسیده و حیران، چند بار با صدای بلند گفت: «این کیست؟! این شخص کیست؟! من هر جا می‌نگرم حضور او را می‌بینم؛ در دریاست، در خشکی است، در آسمان است، در زمین است! هیچ جا نیست که «او نباشد»!

ما که این حالت را دیدیم، اشک از چشمانمان جاری شد. برایش توضیح دادیم: «این همان امام ماست؛ همان حجت خدا و ولی عصر (عج) که ما شیعیان در انتظار اویم». مرتاض دیگر چیزی نگفت و همچنان مبهوت بود. ما هم در دل به خود لرزیدیم و ذکر «اللهم عجل لولیک الفرج» بر زبانمان جاری شد.

نتیجه و پیام معنوی

این حکایت بیانگر حقیقتی عمیق است: حتی مرتاضان غیرمسلمان نیز در برابر نور وجودی امام زمان (عج) (جز حیرت و اعتراف کاری نمی‌توانند بکنند. امام، حاضر در همه جا و ناظر بر همه چیز است و فیض او همه انسان‌ها را دربرمی‌گیرد. این روایت برای شیعیان یادآور آن است که باید با اخلاص و معرفت به امام متوسل شوند و دل خود را به حضور دائمی او متوجه کنند.